

دولت آل خورشید و خلافت عباسی بررسی مناسبات سیاسی اتابکان لر کوچک با دربار خلافت عباسی (۵۶۵-۵۵۰ هـ.ق)

دکتر روح اله بهرامی*

دکتر مهدی صلاح**

چکیده

سرزمین لرستان کوچک در بخش میانی زاگرس در غرب ایران از نیمه دوم قرن ششم شاهد ظهور حکومتی بومی - محلی از میان قبایل و عشایر لر ساکن در این دیار بود. این منطقه قبل از تأسیس سلسله خورشیدیان (اتابکان لر کوچک) به وسیله نمایندگان حکام عراق عجم وابسته به دولت سلجوقیان و دربار خلافت عباسی اداره می‌شد. مردم و عشایر لر مالیات خود را به دربار دارالخلافه بغداد پرداخت می‌کرده‌اند. شکل‌گیری قدرت محلی اتابکان لر کوچک (آل خورشید) به مرکزیت قلاع گزیت، مانگره و شاپورخواست در یکصد سال آخر خلافت عباسیان، نگرانی‌هایی را برای دربار خلافت عباسی در کنترل یکی از ایالت‌های نزدیک به دربار خلافت عباسی در بغداد ایجاد کرد و سبب شکل‌گیری مناسبات و مجادلات خاصی در دوره نخست فرمانروایی این حکومت بومی با دربار خلفا تا سال ۶۵۶ ق/ ۱۲۵۸ م شد. این روند در نهایت منجر به اتحاد و همراهی دولت آل خورشید با مغولان و مشارکت فعال آنان در مخالفت با امرای دربار خلافت و آخرین خلیفه عباسی، المستعصم بالله و فتح بغداد شد. این مقاله با نقد و بررسی روایت‌های موجود در باب چگونگی انتساب اتابکان لر کوچک به عباسیان، شکل‌گیری قدرت آل خورشید و چرایی رفتار سیاسی آنان با دربار خلافت عباسی و در نهایت نقش سلسله اتابکان لر کوچک در زمان هجوم مغولان به بغداد و زوال خلافت عباسی را مورد بحث قرار داده است.

واژه‌های کلیدی

خلافت عباسی، اتابکان لر کوچک، آل خورشید، شجاع‌الدین خورشید، مغولان

* استادیار تاریخ دانشگاه لرستان Bahrami.r@lu.ac.ir

** استادیار تاریخ دانشگاه لرستان Salah.m@lu.ac.ir

درآمد

تکاپوی مردم سرزمین لرستان برای دست یابی به قدرت بومی - محلی از آغاز قرن ششم ه. ق شروع شد (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۱؛ لین پل و...، ۱۳۷۰: ۲۱۵). از نیمه دوم همین قرن یعنی در پایان دوره خلافت ابوعبدالله محمد مقتفی بالله (۵۵۵-۵۳۰ ه. ق) سرداران بزرگی از خاندان خورشید از قبیله جنگروی و شعبه شلبوری یا سلورزی ظهور کردند. اینان توانستند منطقه لرستان کوچک را که تا پیش از آن مطیع امرای عراق عجم و دربار دارالخلافه بغداد و خلفای عباسی بود تحت سیطره خود در آورند.

از سال ۵۵۰ تا ۶۵۶ ه. ق، یعنی قرن پایانی خلافت عباسی، در مرزهای شرقی دربار دارالخلافه بغداد و در کوه‌های زاگرس، اتابکان لرستان کوچک به عنوان حکومتی محلی در میان قبایل لر در غرب ایران و در بخشی از عراق عجم سربرآوردند و پایه‌های قدرت خود را با توجه به ضعف‌هایی که در ارکان قدرت خلافت عباسیان و سلطه سیاسی حکام سلجوقی در عراق عجم راه یافته بود، مستحکم کردند. قدرت سلجوقیان با گسترش روبه رشد و فزاینده نهاد اتابکی و بروز اختلافات خانوادگی سلجوقیان بر سر جانشینی و بروز چند دستگی سیاسی در میان شاهزادگان سلجوقی روز به روز به ضعف گرایید و در شمال شرق ایران قدرت جدیدی به نام خوارزمشاهیان سربرآورد.

(قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۳۷-۲۹) در این مدت نهاد خلافت تلاش داشت که در غرب ایران - بویژه عراق عجم - ولایات و مناطق غربی را تحت نفوذ و کنترل خود درآورد. یکی از این مناطق ولایاتی بود که بعداً با قدرت یابی آل خورشید و بنی فضلویه به لرستان کوچک و بزرگ معروف شد. البته منطقه لرستان کوچک بدلیل نزدیکی به بغداد و همجواری با دربار خلافت عباسیان با وجود اینکه تحت نظارت و کنترل

سیاسی حکام و امرای آل سلجوق بود اما به لحظ مالی به دربار خلیفه عباسی وابستگی داشت و مالیات خود را مستقیماً به دربار خلافت عباسی پرداخت می نمود. نفوذ شحنگان و متابعان خلیفه عباسی در این حدود بسیار زیاد بوده بطوری که اسباب نارضایتی مردم لرستان را فراهم کرده و در نهایت از عوامل مهم در استقلال طلبی آنان شده است (هدایت، ۱۳۷۳: ۱۳۵-۱۳۴). این امر مورد پسند خلفای عباسی نبود چرا که تسلط بر این نواحی برای دربار خلافت بغداد از اهمیت زیادی برخوردار بوده است. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۲؛ اقبال، ۱۳۶۵: ۴۴۹) درست همزمان با چند سال پایانی خلافت ابوعبدالله محمد مقتفی بالله، شجاع‌الدین خورشید نامی از قبیله جنگروی با همگرایی قبایل لر و کرد، قدرت سیاسی آل خورشید را در این ولایت پایه‌گذاری کرد و حکومتی محلی بنا نهاد که حکام آن کم کم به عنوان اتابک شناخته شدند و سلسله ای بوجود آوردند که به اتابکان لرستان کوچک یا آل خورشید معروف شدند. بدلیل فقدان منابع کافی درباره تاریخ اتابکان آل خورشید و روابط این سلسله تازه بنیاد که در همجواری دارالخلافه بغداد تأسیس شد، با ابهامات بسیاری مواجه هستیم. نفوذ دارالخلافه بغداد در ولایت لرستان پیش از تأسیس سلسله آل خورشید و وابستگی لرستان به خلافت عباسی چنان بوده که برخی از منابع تاریخی این سلسله را منسوب به دربار خلافت عباسی دانسته. بهمین لحاظ آنان را اتابکان عباسی خوانده اند. این امر باعث بروز برخی ابهامات در نوشته‌های مورخان گردیده است. به هر حال چگونگی رابطه خلفای عباسی با حکومت بومی - محلی اتابکان آل خورشید در لرستان به عنوان بخشی از تاریخ سلسله های محلی ایران و لرستان در یک قرن پایانی خلافت عباسیان از اهمیت خاصی برخوردار است. در اینجا با بررسی برخی منابع و مدارک باقی مانده، به

منشی، ۱۳۸۲: ۱/ ۴۷۰ - ۴۶۹؛ عالم آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۱۳۰؛ میر، ۱۳۸۷: ۶۳؛ خودگو، ۱۳۷۸: ۱۶۸-۱۶۷؛ فهیمی، ۱۳۸۸: ۱۸) و برخی از روایات تاریخی نیز صرفاً با پسوند عباسی از آنان یاد نموده‌اند اما مشخص نمی‌کنند که منظور و منسوب به کدام عباس است. گاهی نیز با ایجاد شبه و تردید در باره نسب علوی عباسی آنان، از آنها تحت عنوان عباسیان مجازی یاد کرده‌اند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱/ ۱۵۴، ۴۶۹؛ منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۱۲۱؛ خودگو، ۱۳۷۸: ۱۶۷). از آنجا که این روایات دارای ابعاد مذهبی و عقیدتی است، نیازمند بررسی تحولات مذهبی اواخر حکومت عباسیان تا روی کار آمدن صفویان در ایران و در میان عشایر لرستان می‌باشد. بنا براین از حوزه این بررسی بیرون است، لذا در اینجا فقط به تبیین چرایی انتساب اتابکان لر کوچک به خلفای عباسی می‌پردازیم تا علت نسبت دادن آنان را به عباسیان در برخی منابع روشن کنیم.

نخستین سند و مدرکی که در باب نسب و نسبت اتابکان خورشیدی لرستان سخن می‌گوید، کتاب تاریخ گزیده حمدالله مستوفی است. او در ذکر قبایل و تیره‌های لر که از کول مانرود منشعب شده و در جاهای مختلف پراکنده شده‌اند، هیچ اشاره‌ای دال بر ارتباط نسبی بین اتابکان لر کوچک و خلفای عباسی ندارد اما در ضمن قبایلی که آنان را در شمار قبایل لر برشمرده از دو قبیله یا تیره به نام‌های عباسی و ابوالعباسی یاد می‌کند، البته منابع بعدی نیز به تبعیت از مستوفی همین مطالب را تکرار می‌کنند. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵؛ نظنزی، ۱۳۸۳: ۴۹؛ بدلیسی، ۱۳۴۳: ۵۷) در اثر مستوفی سند روشنی ارائه نشده تا نشان دهد که آیا تیره یا قبیله عباسی یا ابوالعباسی که از آنها یاد شده با خاندان عباس و خلفای عباسی یا با خاندان عباس بن علی بن ابی طالب (ع) نسبتی دارند یا نه. این احتمال وجود دارد که ابوالعباسی یا داود عباسی از جمله اعراب مهاجر بوده

چگونگی شکل‌گیری رفتار سیاسی و مذهبی خلفای عباسی با دولت تازه تاسیس آل خورشید (اتابکان لر کوچک) بین سالهای ۵۳۰ تا ۶۵۶ ه. ق / ۱۱۳۲-۱۲۵۸ می‌پردازیم و فراز و فرود مناسبات سیاسی این حکومت بومی - محلی را با دربار خلافت عباسی مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

اتابکان خورشیدی یا اتابکان عباسی

یکی از مسائلی که بایستی در آغاز این جستار در باب مناسبات سیاسی خلفای عباسی با اتابکان لر کوچک روشن گردد، موضوع انتساب اتابکان آل خورشید یا لر کوچک به خلافت عباسی است که در برخی از منابع تاریخی باز تاب پیدا کرده است. البته در این انتساب ابهاماتی وجود دارد و نظریاتی بیان شده که بر پیچیدگی موضوع افزوده است و تبیین آن برای ادامه مبحث مناسبات خلافت عباسیان با اتابکان لر کوچک یا آل خورشید از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، لذا در ابتدا به بررسی و ایضاح این موضوع می‌پردازیم. همانطور که اشاره شد در برخی منابع تاریخی و تحقیقاتی از سلسله آل خورشید (اتابکان لر کوچک) تحت عنوان عباسی یاد شده است. (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۷۰-۴۶۲، ۵۰۱-۵۰۰؛ منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۱۲۱؛ عالم آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۱۳۰) از آنجا که در منابع مذکور و مطالبی که عرضه داشته‌اند شاهد برخی تناقضات هستیم، ادعاهای مذکور را در این باب میتوان به دو دیدگاه رایج در منابع تاریخی و تحقیقاتی جدید تقسیم نمود: عده‌ای آنان را منسوب به عباسیان و عده‌ای دیگر آنان را به علویان و منسوب به عباس ابن علی (ع) دانسته‌اند، اما مدارک و اسناد دقیقی که انتساب آنان به هر یک از دو ادعای فوق را اثبات نماید وجود ندارد. برخی منابع عصر صفوی و گزارش‌های محلی، مطالبی در انتساب آنها به عباس بن علی (ع) بیان نموده‌اند. (اسکندر بیگ

باشد که به منطقه کوهستانی زاگرس میانه مهاجرت کرده است چنان که بخش عمده‌ای از اعراب و کردهای مهاجر که از جبل شام مهاجرت کرده بودند در لرستان بزرگ ساکن شدند و با مردم بومی آنجا در هم آمیختند (شبانکاره ای، ۱۳۶۳: ۲۰۹-۲۰۶؛ یوسفی فر ۱۳۸۶: ۵۶-۵۴). احتمالاً برخی از این اعراب مهاجر نیز در لرستان کوچک ساکن شدند چنان که برخی منابع به در قرون بعدی به ادعای اتابکان آل خورشید و بعداً والیان لرستان که خود را از اعراب دانسته و منسوب به فرزندان عباس بن علی (ع) نموده، اشاره کرده اند البته اثبات این ادعاها نیازمند مستندات و شواهد متقن تری می‌باشد. (عالم آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۱۳۰؛ بهرامی، ۱۳۸۷: ۱۸۶-۱۸۵، رزم آرا: ۱۳۲۰، ۱۰۵؛ کوزن، ۱۳۶۷: ۳۳۴/۲؛ ایزدین‌ناه: ۱۳۷۶، ۱۶۷، ۱۶۴ - ۱۶۳) هر چند ممکن است برخی از طوایف یاد شده اصالت عربی داشته باشند اما آنچه مسلم است و در منابع نخستین از جمله مستوفی آمده، این است که اتابکان از قبیله جنگروی و شعبه سلبوری یا سله ورزی بوده‌اند. آنان نه از تیره یا طایفه عباسی و داود عباسی بوده‌اند و نه از فرزندان عباس ابن علی (ع). بنابراین، اصل این موضوع که آل خورشید از تبار عباسیان و یا تیره عباسی و داود عباسی از طوایف لر یا عرب مهاجر باشند مورد تردید است، چرا که حمد الله مستوفی به عنوان مهم‌ترین سند تاریخ آل خورشید آنها را قاطعانه از قبایل لر قلمداد می‌کند و در روایات محلی نیز نسب نامه مستند و قابل قبولی تا به حال ارائه نشده است. لذا بایستی به دنبال مستندات دیگری درباره نسبت عباسی گری اتابکان لر کوچک بود که تا حدودی به دربار خلافت عباسی ارتباط پیدا کند. حمداله مستوفی مطلبی بیان می‌کند که به منظور تحلیل وابستگی و ارتباط اتابکان آل خورشید با خلفای عباسی حائز اهمیت است و این روایت از نزدیکی و ارتباط یا

حداقل تسلط خلفای عباسی بر قبایل، قلاع و مناطق لر کوچک قبل از فرمانروایی خاندان خورشید حکایت دارد. مستوفی بیان می‌کند که « این طوایف تا شهر سنهٔ خمسين و خمس مائه هرگز سردار علی حده نداشته و مطیع دارالخلافه بوده و در فرمان حکام عراق عجم » بوده‌اند. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۱-۵۵۰؛ مینورسکی، ۱۳۶۲: ۳۲)

مأخذ اصلی مستوفی در نقل مطالب مربوط به لرستان (لرستان بزرگ و کوچک)، کتاب زبده التواریخ کاشی بوده که این بخش از اطلاعات زبده التواریخ که در حقیقت اولین مأخذ تاریخی در این باره بوده، تا کنون به دست ما نرسیده است. مطابق این اطلاعات، لرستان - به ویژه طوایف ساکن در بخش غربی آن (لرستان کوچک) تابع امرای عراق عجم و مطیع دارالخلافه بغداد بوده است و بدین صورت احتمال دارد که به خاطر چنین وابستگی آنها را اتابکان عباسی نامیده باشند. علاوه بر مستوفی برخی از معتبرترین منابع بعدی نیز این امر را تایید کرده‌اند که عباسیان بر قلمرو لر کوچک تسلط مالی و سیاسی و نظامی داشته‌اند (نطنزی، ۱۳۸۳: ۵۰-۴۹؛ غفاری، ۱۴۰۴: ۱۷۲؛ بدلیسی، ۱۳۴۳: ۵۹). برخی منابع در عهد صفویه اسامی اتابکان لر را با پسوند عباسی ذکر کرده‌اند و آنها را اتابکان عباسی نامیده‌اند و به تشیع فطری آنان، ادعای انتسابشان به عباس ابن علی (ع) اشاره کرده، اما روایت اسکندر بیک منشی در مورد اعدام آخرین فرمانروای این سلسله شاهوردیخان و انقراض این سلسله بدست شاه عباس صفوی، آنان را عباسیان مجازی می‌نامد، و با این لحن به نحوی انتساب علوی آنان را رد می‌کند. البته روایات محلی - بومی و برخی منابع متاخر بر انتساب این سلسله به خاندان عباس بن علی بن ابی طالب (ع) حکایت دارد، اما نسب نامه مستند و سند قابل قبولی و متقنی در این مورد ارائه نداده‌اند (میر، ۱۳۸۷: ۶۳؛ خودگو، ۱۳۸۷: ۱۶۸-۱۶۷؛

برای نفوذ در امور سیاسی ولایت عراق عجم و جبال لرستان و تلاش برای بدست آوردن مناصبی در دربار امراء و حکام آل سلجوق در این نواحی همراه بوده است. از آن جا که در این مقطع رقابت‌ها و تلاشهای سرداران عشایر لر برای نفوذ در حوزه قدرت حکام عراق عجم محسوب می شده، بنابراین چنین تلاشهایی نمی توانسته آن چنان حساسیت دربار خلافت را برانگیخته باشد. این دوره از فعالیت های سرداران لر با خلافت سه تن از خلفای عباسی: ابو عبدالله محمد مقتفی بالله (۵۵۵ تا ۵۳۰ ه. ق) ابو مظفر یوسف المستنجد بالله (۵۶۶ تا ۵۵۵ ه. ق) و ابو محمد حسن مستضیء بالله (۵۷۵ تا ۵۶۶ ه. ق) همزمان بوده است. شجاع الدین بن محمد بن ابوبکر بن خورشید با همکاری برادرش نورالدین محمد در این دوره توانسته ابتدا با بدست آوردن مناصب نظامی و سیاسی در بار امرای سلجوقی جایگاهی بیابند و سپس قدرت خود را مستحکم و رقبای سیاسی خود را در لرستان مطیع سازند و برخی مخالفت‌های درونی طوایف شورشی که علیه سیادت آن دو صورت گرفته بود، سرکوب نمایند. از جمله این شورش‌ها، شورش طایفه‌ای رقیب از قبیله شجاع الدین خورشید (قبیله جنگروی) بوده است، که از یک سو منجر به مرگ حیدر فرزند ارشد شجاع الدین، موسس سلسله آل خورشید و از سوی دیگر به دادخواهی جماعتی از لران از دربار دارالخلافه منجر شده است (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۲؛ نطنزی، ۱۳۸۹: ۴۹). توسعه قدرت شجاع الدین خورشید باعث توجه حکام عراق عجم و دربار خلافت عباسی به خاندان خورشید و نفوذ آنها در لرستان شد. اما تا به قدرت رسیدن الناصرالدین الله، خلیفه مقتدر عباسی، چندان مشخص نیست و اطلاعات مستند و دقیقی در مورد مواضع و رفتار سیاسی خلفای عباسی در باب نفوذ روز افزون سرداران بومی لرستان از خاندان خورشید، در دست

فهمی، ۱۳۸۸: ۱۸، ۱۱). با این حال این موضوع نیاز مند شواهد قطعی و بررسی بیشتری است که از حوصله این مبحث خارج است، ولی آن چه قطعی به نظر می رسد این است که مردم و عشایر لرستان کوچک تا پیش از روی کار آمدن شجاع الدین خورشید مالیات خویش را به دربار دارالخلافه عباسی پرداخت می کرده اند و تا مدت‌ها مطیع آنان بوده اند و بدین جهت بر خی منابع بعدی در مواردی آنان را عباسی خوانده‌اند و احتمال دارد انتساب آنان به عباسی یا عباسیان از این بابت بوده باشد. به هر حال در نیمه قرن ششم ه. ق با بروز نارضایتی از سلطه عباسیان زمینه تشکیل یک حکومت بومی با همگرایی قبایل مختلف بومی لرستان و سایر قبایل مهاجر که گویا ترکیبی از گروه‌های مختلف قومی: لر، گُرد و برخی اعراب مهاجر بوده‌اند فراهم آمده است. اما اکثریت غالب این اتحادیه همگرا را قبایل لر تشکیل می داده است. شکل گیری قدرت محلی در این منطقه و اطاعت آنها از یک فرمانروای مستقل و به قدرت رسیدن شجاع الدین خورشید به رهایی آنها از سلطه خلافت عباسی و متابعان آنها منجر شده است و وقوع چنین رخدادی می توانسته اسباب نگرانی دربار خلافت عباسی و حکام عراق عجم را فراهم کرده باشد. با این رخداد ارتباط منطقه لرستان کوچک با دربار خلافت عباسیان در حدود یکصد سال آخر خلافت خلفای عباسی وارد مرحله جدیدی شد که در زیر به شرح فراز و فرود این مناسبات تا زمان سقوط خلافت بغداد بدست مغولان پرداخته می شود.

خلفای عباسی، حکام آل سلجوق و قدرت یابی

سرداران لر

سالهای ۵۳۰ تا ۵۷۵ ه. ق / ۱۱۳۳-۱۱۷۷ م برای ولایت لرستان کوچک و ایلات و قبایل آن، دوره ای بود. که با همگرایی و خودآگاهی لرها و تلاش‌ها و تکاپوهای آنان

نداریم. تنها مستوفی از قطع پرداخت مالیات از سال ۵۵۵ ه. ق بوسیله شجاع‌الدین خورشید به دربار خلافت عباسی خبر می‌دهد و این امر نشان دهنده استقلال مالی حکومت تازه تاسیس اتابک لر کوچک از دربار خلافت و حکام عراق عجم بوده است. قطعاً حکومت تازه بنیاد آل خورشید بخاطر تامین مخارج داخلی خود نیاز مبرمی به این مبالغ داشته است. تصرف و باز پس گرفتن قلاع نظامی و با اهمیت لرستان از متابعان خلیفه، خود نشانه دیگری از استقلال خواهی اتابک لرستان و نافرمانی بر خلیفه عباسی بوده است. البته شکل گیری یک حکومت محلی تازه تاسیس محتاج هزینه‌ها و اختیاراتی بوده که موسس آل خورشید در آن شرایط به خوبی از اهمیت آن آگاه بوده و علی‌رغم خطرات و تهدیدات احتمالی، خلیفه عباسی نمی‌توانسته از آن چشم‌پوشی کند. با توجه به اهمیت این رویدادها در قلمرو حکومت آل خورشید در لرستان، به بررسی موضع‌گیری‌های الناصرالدین الله و سیاست‌های او نسبت به رویدادهای فوق می‌پردازیم. در سال ۵۷۵ ه. ق مستضی بالله در گذشت و الناصر به خلافت رسید. در دوره طولانی مدت خلافت الناصر شاهد کشاکش‌ها و چالش‌های این سلسله تازه تاسیس با خلافت بغداد هستیم که در مبحث بعدی به چگونگی فراز و فرود این مناسبات در دوره خلافت الناصرالدین الله، ابو محمد الظاهر بالله، ابو جعفر منصور ملقب به المنتصر بالله و آخرین خلیفه عباسی ابو عبدالله المستعصم بالله پرداخته می‌شود.

شجاع‌الدین خورشید و خلیفه الناصر عباسی (۵۷۵ -

۶۲۲ ه. ق / ۱۷۷-۱۲۲۴م)

در اواسط نیمه دوم قرن ششم ابوالعباس احمد الناصرالدین الله (۵۷۵-۶۲۲ ه. ق) به قدرت رسید. ناصرکه از خلفای بزرگ و قدرتمند عباسی بشمار

می‌رفت، بر آن بود تا نفوذ خود را در برابر بقایای قدرت سیاسی سلجوقیان و قدرت نوظهور خوارزمشاهیان تقویت کند و در واقع وی تلاش می‌کرد که قدرت سیاسی - مذهبی نهاد خلافت را با اقتدار تمام احیا نماید. لذا با توجه به این رویکرد و ضعف قدرت امرای عراق عجم و آل سلجوق درصدد برآمده تا حکومت تازه تاسیس اتابکان آل خورشید را مطیع خود سازد و نفوذ خود را در منطقه لرستان با تسلط بر دژها و قلاع مستحکم از جمله قلعه معروف مانگره یا منگره تحکیم بخشد و لرستان را همچون ادوار پیشین تابع دربار خلافت کند. الناصر برای تأمین این منظور، نارضایتی جماعتی از لرهای هم‌قبیله شجاع‌الدین را بهانه قرار داده، ضمن معزول کردن شجاع‌الدین خورشید، واگذاری قلعه مانگره، قلعه معروف لرستان در آن زمان را خواستار شد. این امر به وقوع نخستین چالش بین دربار خلافت عباسی با آل خورشید در دهه آخر قرن ششم ه. ق منجر شد. مطابق منابع، شجاع‌الدین خورشید بعد از این نزاع با مصالحه‌ای که با دربار خلافت عباسیان انجام داد، سی سال دیگر به عنوان نخستین اتابک لر کوچک فرمانروایی کرد. بنابر اطلاعات موثق، مرگ شجاع‌الدین در سال ۶۲۱ ه. ق اتفاق افتاد و در نتیجه می‌توان گفت که مصالحه بین دربار خلافت عباسی و آل خورشید در سال ۵۹۱ ه. ق به وقوع پیوست و این زمان، درست دوره اوج اقتدار الناصر لدین الله خلیفه مقتدر عباسی بود. در واقع دوره پنجاه ساله فرمانروایی شجاع‌الدین خورشید در عهد ناصر خلیفه عباسی سپری شد. که تقریباً نیمی از این دوره در کشاکش با خلیفه عباسی و نیمی دیگر با تأیید این خلیفه همراه بود. در ادامه به چگونگی مناسبات سیاسی شجاع‌الدین با الناصر می‌پردازیم.

شجاع‌الدین خورشید به عنوان یکی از سرداران نظامی لر ابتدا با قوم و قبیله خود به خدمت حسام‌الدین

باعث گسترش نارضایتی و خشم مردم این ناحیه می‌شود. برخی منابع به بی‌عدالتی و ظلم واجحافات شحنگان، متابعان و گماشتگان وابسته به دربار خلافت نیز اشاره نموده‌اند (غفاری، ۱۴۰۴: ۱۷۷؛ هدایت، ۱۳۷۳: ۱۳۵-۱۳۴) که این امر نشان دهندهٔ مداخله و نفوذ دربار خلافت عباسیان در منطقهٔ لرستان پیش از تشکیل حکومت اتابکان لر کوچک بشمار میرود. در پایان دوره فرمانروایی حسام الدین شوهلی رقابت این دو سردار نیز افزایش می‌یابد و بارها بر سر مسائل ناچیزی نظیر شکار خرگوش علیه یکدیگر صف آرایی می‌کردند به طوری که خود حسام الدین شوهلی به منظور حفظ قدرت و نفوذ خویش مجبور بود بین دو سردار صلح و سازش ایجاد کند. با ضعف قدرت حسام الدین شوهلی، شجاع الدین خورشید بر رقیب خود پیروز می‌شود. با توجه به افزایش قدرت شجاع الدین و پشتیبانی قبایل لر از رفتار توأم با مهربانی و عدالت آمیز او، زمینه شکل‌گیری قدرت خاندان او فراهم می‌آید. لذا از میان دو سردار مذکور، اکثریت قبایل، شجاع الدین خورشید را فردی مناسب برای مقابله با تعدیات حکام عراق عجم و عامل مهمی برای اتحاد خویش تشخیص می‌دهند و بر رهبری او اجتماع می‌کنند و او را به عنوان بزرگ و حکم خود به رسمیت می‌شناسند. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۱) در این زمان حسام الدین شوهله یا شوهلی که در سنین پیری بود در گذشته و مرگ او زمینه را برای تحکیم قدرت شجاع الدین خورشید فراهم می‌آورد. این امر به برتری و غلبهٔ شجاع الدین بر رقیب سرسختش سرخاب عیاری و جناح مورد حمایت او منجر می‌گردد، به طوری که سرخاب بن عیار مجبور می‌شود که تابعیت شجاع الدین خورشید را بپذیرد و مطیع فرمان او شود و بخش‌های تحت تصرف او، در اختیار شجاع الدین خورشید قرار گیرد. در نهایت سرخاب به عنوان امیر تابع شجاع الدین

شوهلی از حکام عراق عجم و امرای سلجوقی درآمد. رقیب شجاع الدین خورشید در دربار حسام الدین شوهلی یکی از سرداران و فرماندهان کرد به نام سرخاب بن عیار، از خاندان بنی عیار و از کردهای شاذنجان بود. در واقع این رقابت بین دو جریان از قبایل لر و گُرد یکی به رهبری شجاع الدین بن ابی بکر بن محمد بن خورشید و دیگری به رهبری سرخاب بن بدر بن مهلهل بن محمد بن عیار سردار گُرد عشیرهٔ شاذنجان بوده است (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۱). ترکیب جمعیتی منطقه لرستان با تسلط برزیکانیان، یعنی فرزندان حسویه بر لرستان در عهد ناصر الدوله، بدر بن حسویه افزایش یافت و باعث اختلاط بیشتر اقوام ایرانی کرد و لر در لرستان شده بود. این خاندان در نیمه دوم سده چهارم تا نیمه اول سده پنجم (۴۳۹-۳۶۹ هـ.ق) در نواحی کردستان، همدان و لرستان فرمانروا بوده‌اند. (اذکایی، ۱۳۶۷: ۱۵۷-۱۱۷) اما در عهد امارت یکی از امرای سلجوقی در عراق عجم و منطقهٔ جبال بنام حسام الدین شوهلی، رقابت و تنازع این دو جریان قومی و قبیله‌ای لر و کرد در این ناحیه بیشتر نمودار می‌شود و نمود کامل آن رقابت شجاع الدین خورشید و سرخاب عیاری است. این هر دو برای نزدیک شدن به حسام الدین شوهلی آق سنقری که از توابع دولت سلجوقیان بود و امیر و فرمانروای آنها در این منطقه به حساب می‌آمد تلاش بسیاری داشتند. در نهایت این رقابت به درگیری دو فرمانده گُرد و لر منجر شد. حسام الدین شوهلی نیز برای ایجاد توازن قدرت، مقام شحنگی برخی از ولایات لرستان را به شجاع الدین خورشید و برخی دیگر از ولایات را به سرخاب عیاری اعطا می‌کند (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۲-۵۵۱). رقابت این دو سردار و در واقع این دو جریان به همین جا ختم نمی‌شود. تعدی حکام و فرمانروایان عراق عجم و ظلم و اجحافی که در حق مردم این حدود روا داشتند،

خورشید و با حکم او به عنوان شحنة مانرود انتخاب می‌شود. (مستوفی، ۵۵۳) پس از این پیروزی‌ها، شجاع‌الدین یک قدرت بومی - محلی را در لرستان که به نام اتابکان لر کوچک معروف شد، بنیان می‌گذارد. تأسیس سلسله اتابکان لرستان کوچک برای حکام عراق عجم و دربار خلافت عباسی امری ناخوشایند بوده است. همگرایی قبایل لر، اتحاد آنها و در نهایت غلبه شجاع‌الدین خورشید، رهایی از سلطه و قدرت حکام عراق عجم و دربار خلافت عباسی محسوب می‌شد، بنابراین اسباب نارضایتی دربار خلافت عباسی را فراهم آورد. در این هنگام دارالخلافه بغداد در صدد بر می‌آید که قلاع مستحکم لرستان را مجدداً در اختیار خود بگیرد و این حکومت بومی را مطیع خود سازد و از گسترش قلمرو و قدرت آنان جلوگیری کند و همچنان از منافع حاصله از آن بهره برد. وقوع یک نزاع درونی و نافرمانی داخلی طایفه ای از قبیله جنگروی در آغاز تأسیس سلسله اتابکان لر کوچک اسباب نگرانی شجاع‌الدین خورشید را فراهم ساخت و این امر موجب لشکرکشی دو فرزند شجاع‌الدین خورشید به نام های بدر و حیدر به ولایت سمساه، که از آن با عنوان سمها یا سمهار نیز یاد نموده‌اند، شد. حیدر فرزند شجاع‌الدین، که در این لشکرکشی برای تصرف قلعه دژ سیاه از قلاع مستحکم آن منطقه تلاش کرد، در جنگ کشته شد. این امر اتابک شجاع‌الدین را چنان خشمگین ساخت که مصمم شد آن گروه از قبیله جنگروی را قتل عام کند و آنها نیز مجبور شدند تمام مانرود را به شجاع‌الدین واگذارند (مستوفی، ۱۳۶۴ : ۵۵۲؛ بدلیسی، ۱۳۴۳ : ۴۹) در پی این حادثه، جماعتی از لران به دربار دارالخلافه شکایت بردند، برخی روایات حاکی است که خلیفه الناصر، شجاع‌الدین و نورالدین را به بغداد احضار نمود. اطلاعات موجود در منابع اولیه تاریخ اتابکان لر در این

مورد البته چندان روشن نیست. تناقضاتی در منابع موجود است که بایستی مورد بررسی دقیق تر قرارگیرد. مستوفی به عنوان نخستین مأخذی که واکنش دربار خلافت عباسی را در باب شکل گیری قدرت اتابکان لرستان کوچک ذکر نموده، بیان می‌کند که دو برادر به دربار خلافت فراخوانده شدند و به دستور خلیفه در دارالخلافه محبوس گشتند. او در این مورد می‌گوید: «بعد از مدتی از دارالخلافه، شجاع‌الدین خورشید و برادرش نورالدین محمد را طلب داشتند و قلعه مانکره از ایشان درخواستند و ایشان ابا نمودند و هر دو را محبوس گردانیدند. نورالدین محمد در حبس متوفی شد و برادر را وصیت کرد که آن سنگ را از دست مده. شجاع‌الدین خورشید دانست که تا قلعه نسپارد، خلاصی نیابد. از دارالخلافه عوض قلعه خواست. ولایت طرازک از توابع خوزستان در عوض قلعه مانکره بدو دادند و او با ولایت لر آمد و سی سال دیگر حکومت کرد». (مستوفی، ۱۳۶۴ : ۵۵۲) در واقع با مرگ نورالدین محمد در زندان بغداد و دربار الناصر لدین الله، شجاع‌الدین خورشید راه تسلیم و سازش را با دربار دارالخلافه بغداد در پیش گرفته است. گویا اختلافات داخلی شجاع‌الدین خورشید با برخی از قبایل لر در مانرود به خوبی زمینه را برای مداخله دربار خلافت بغداد که مترصد چنین فرصتی بود، فراهم آورد تا با استفاده از عناصر ناراضی داخل قلمرو شجاع‌الدین خورشید، این امارت تازه تأسیس را تحت فشار قرار دهد و به مقاصد خود برای به اطاعت واداشتن شجاع‌الدین و لرستان کوچک دست یابد. بنا به روایت بدلیسی نیز دربار خلافت بغداد همزمان شجاع‌الدین خورشید و برادرش نورالدین محمد را به بغداد فراخوانده است و دو برادر را در بغداد نگه داشته و از آن دو تسلیم قلعه مانکره که از را خواستار می‌شود. اما شجاع‌الدین خورشید و نورالدین محمد به

خلافت دریافت کند و این مصالحه باعث رهایی و بازگشت او به میان قبایل لر و تداوم حکومت او و خاندانش در میان مردم منطقه می‌شود. بر اساس روایت مستوفی و بدلیسی مشخص نیست که در زمان محبوس شدن این دو سردار لر به دستور خلیفه بغداد، در لرستان چه اتفاقی افتاده و چه کسی به عنوان نماینده این دو برادر در آنجا فرمانروا بوده است، وضعیت اداره و فرمانروایی لرستان چگونه بوده و در نهایت چرا خلیفه عباسی با وجود دست یابی به دو برادر دوباره با آزادی شجاع‌الدین موافقت نموده و یا شجاع‌الدین پس از اسارت و محبوس شدن چگونه توانسته به میان مردم لرستان باز گردد، در غیاب وی و برادرش چگونه مقام و موقعیت آنان در لرستان حفظ شده است؟ به هر حال آن چه در این روایات مسلم است این است که او پس از مصالحه و بازگشت با مشکلی مواجه نشده بلکه به حاکمیت خود در لرستان ادامه داده و با واگذاری قلعه مانکره به دربار خلافت روابط خود را نیز با خلیفه الناصر بهبود بخشیده است.

اما روایت معین‌الدین نطنزی با روایت مستوفی و بدلیسی متفاوت است. نطنزی در مورد مداخله دربار خلافت عباسی حکایت می‌کند که عملکرد نامناسب شجاع‌الدین خورشید و نارضایتی و عصیان عده‌ای از مردم لرستان باعث شکواییه آنها به دربار دارالخلافه بغداد شده و این امر باعث صدور فرمان عزل شجاع‌الدین خورشید از سوی دربار خلافت می‌شود به همین دلیل دربار دارالخلافه عباسی در صدد برمی‌آید تا قلعه مانکره دژ مستحکم لرستان را از دست آل خورشید بگیرد و به اتباع و شحنگان خود بسپارد. در نتیجه شجاع‌الدین خورشید برادرش نورالدین محمد را به عنوان سفیر به دربار دارالخلافه فرستد که منجر به محبوس شدن نورالدین محمد و فشار مضاعف دربار خلافت عباسی به شجاع‌الدین خورشید می‌گردد. در

سختی در برابر این خواست خلافت بغداد مخالفت می‌کنند و بر اساس این روایت مدتی دو برادر در حبس دارالخلافه بغداد بوده‌اند و در نهایت ماجرا با مرگ نورالدین محمد و سازش شجاع‌الدین خورشید ختم می‌شود (بدلیسی، ۱۳۴۳: ۵۹).

بنا به روایت دیگری که متعلق به معین‌الدین نطنزی است شجاع‌الدین خورشید به منظور راضی کردن دربار خلافت بغداد فقط برادر خود نورالدین محمد را به عنوان سفیر به دربار خلافت عباسی روانه می‌کند (نطنزی، ۱۳۸۳: ۴۹) خلیفه به منظور فشار بر شجاع‌الدین خورشید، دستور می‌دهد که نورالدین محمد بازداشت و محبوس شود. نورالدین محمد مدتی در حبس دربار دارالخلافه می‌ماند و حتی به برادرش توصیه می‌کند که قلعه مانکره را تسلیم نکند و از آن دفاع نماید و در نهایت پس از مدتی در حبس دربار خلافت می‌میرد. نطنزی در این مورد می‌گوید: «و برادر خود نورالدین محمد را به دارالخلافه فرستاد، خلیفه به طمع آنکه برادرش عاجز شود، نورالدین محمد را مقید گردانید و بازداشت تا در حبس بمرد» (نطنزی، ۱۳۸۳: ۴۹). با مرگ برادر، شجاع‌الدین خورشید مجبور می‌شود که قلعه مانکره را در عوض ولایت طرازک در خوزستان به دربار خلافت واگذارد. این حادثه احتمالاً می‌بایست بین سال‌های ۵۹۱ تا ۵۸۹ هـ. ق / ۱۱۹۱-۱۱۹۳ م اتفاق افتاده باشد.

بر اساس دو روایت نخست (روایت حمدالله مستوفی و بدلیسی) شجاع‌الدین و نورالدین هر دو در دربار دارالخلافه محبوس می‌شوند با مرگ نورالدین محمد در حبس، شجاع‌الدین خورشید چاره‌ای جز جلب رضایت دربار خلافت ندارد، لذا خلاصی و رهایی خود را در پذیرش درخواست خلیفه عباسی و واگذاری قلعه مانکره می‌بیند و در نتیجه تصمیم می‌گیرد که قلعه مانکره را تسلیم و در عوض ولایت طرازک را از دربار

نهایت جدال آل خورشید و خلافت عباسی به مصالحه با یکدیگر می‌انجامد و واقع خلیفه الناصر با توجه به مقاومت شجاع‌الدین خورشید با وی از در معامله و مصالحه، با واگذاری قلعه طرازک به شجاع‌الدین و گرفتن قلعه مانگره سلطه آل خورشید بر لرستان را به رسمیت می‌شناسد.

عباس اقبال در تاریخ مغول روایت مستوفی و بدلیسی را پذیرفته است و می‌نویسد که "در سال ۵۸۰ شجاع‌الدین خورشید تمام لر را متحد نموده و همه را تحت انقیاد خود در آورد و بر قلعه مانرود از قلاع مستحکم لرستان استیلا یافت. اقتدار پیدا کردن شجاع‌الدین خورشید و اتباع او بر ناصر لدین الله، خلیفه خودخواه عباسی، ناگوار آمد و خلیفه، شجاع‌الدین خورشید و نورالدین محمد را به بغداد خواست و تسلیم قلعه مانرود را از ایشان مطالبه نمود چون این دو برادر از تسلیم قلعه ابا کردند ناصر آن دو را محبوس ساخت نورالدین در حبس مرد و شجاع‌الدین به واگذاری قلعه مانرود ناچار شد و در عوض حکومت ولایت طرازک از خوزستان را به او محول نمود و شجاع‌الدین قریب سی سال دیگر در آن حدود حکومت کرد تا اینکه در سال ۶۲۱ هـ. ق وفات یافت در حالی که سنش از صد متجاوز بود" (اقبال، ۱۳۶۵: ۴۴۹).

با توجه به برخی ابهامات و تناقضات موجود در گزارش‌های مذکور، روایت‌های فوق‌الذکر نیاز به بررسی بیشتری دارند و بایستی به بازسازی روایت اصلی و واقعی این حادثه به شکل زیر پرداخت:

مستوفی به عنوان نخستین مأخذ آگاهی ما می‌نویسد که نورالدین محمد و شجاع‌الدین خورشید هر دو بوسیله خلافت عباسی احضار و محبوس می‌شوند اما شجاع‌الدین خورشید پس از مرگ برادرش در زندان، ضمن مصالحه، با بازگشت از حبس دارالخلافه بغداد و

با واگذاری قلعه مانگره به تابعان خلیفه و جلب رضایت دارالخلافه، سی سال دیگر حکومت کرده است. بنا به نقل منابع مختلف مرگ شجاع‌الدین خورشید در سنه احدی و عشرين و ستمائه ۶۲۱ هـ ق اتفاق افتاده است (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۳؛ نطنزی، ۱۳۸۳: ۵۰؛ غفاری، بی تا: ۱۷۲). با توجه به سال درگذشت شجاع‌الدین خورشید (۶۲۱ یا ۶۲۲ هـ ق)، سال آزادی و مصالحه او با دربار خلافت بغداد ۵۹۱ هـ ق بوده و او در این صورت می‌توانسته پس از مصالحه با دربار خلافت عباسی، سی سال دیگر بر لرستان فرمانروایی کند. پذیرش سایر بخش‌های بعدی روایت مستوفی و روایت‌های دیگر بدین صورت قابل قبول به نظر نمی‌رسد. چرا که به هم ریختگی خاصی در این روایت‌ها وجود دارد. فقدان منابع محلی و آشفته‌گی روایت‌ها در منابع نخستین تاریخ نگاری اتابکان لر، ما را بر آن می‌دارد تا به نحو منطقی تری به بازسازی و ساماندهی مجدد قسمت‌های دیگر این روایت‌ها بپردازیم. بازسازی چهره ترکیبی روایت و بنا نهادن آن بر اصلی منطقی می‌تواند به فهم بهتر وقایع کمک کند. بنابر این به نظر نمی‌رسد که شجاع‌الدین خورشید شخصاً همراه با برادرش به فراخوان دربار خلافت پاسخ مثبت داده باشد و هر دو با پای خویش به دربار خلافت رفته باشند. منطقی‌تر آن است که وی برادرش نورالدین محمد را به دو منظور به دربار خلافت عباسی فرستاده باشد. یکی به منظور اظهار اطاعت و وفاداری به دربار خلافت و دیگری به منظور رایزنی و توافق درباره درخواست دربار خلافت مبنی بر واگذاری قلعه معروف مانگره به دربار خلافت عباسی. این احتمال هم می‌تواند وجود داشته باشد که نورالدین محمد را به عنوان رهین و گروگان به دربار خلافت عباسی اعزام کرده باشد تا رضایت و اطمینان خاطر دربار خلافت را جلب کند ولی دربار خلافت به منظور تحت فشار قرار

است چرا که بعید به نظر می رسد که لره‌های این ناحیه که خود برای رهایی از ظلم و جور حکام عراق عجم و دربار خلافت و تحقق رفتاری عادلانه تر بر فرمانروایی شجاع‌الدین خورشید اتفاق کرده بلافاصله از دست او به دربار خلافت استغاثت برده باشند و یا اینکه شجاع‌الدین پس از تثبیت قدرت خود بلافاصله دست به جور و تعدی زده باشد بطوری که مردم لر و اتباع خود را عاصی نموده که به دربار خلافت پناه برده باشند. برخلاف این ادعا منابع از دادگری و تدین شجاع‌الدین خورشید و خاندان او سخن رانده‌اند و اطاعت از شجاع‌الدین و پذیرش سلطه او نیز به خاطر همین نفوذ و تدین بوده است چنان که پس از مرگ شجاع‌الدین خورشید نیز احترام و نفوذ او چنان بوده که مقبره او بصورت مزار متبرکه لره‌های این ناحیه در آمده است. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۳؛ ایزد پناه: ۱۳۶۳، ۳۹/۲-۳۷) بنابراین بایستی علت پناهنده شدن جمعی از الوار به دربار خلیفه‌الناصر و فشار خلافت برحکومت تازه تأسیس اتابکان لرستان را طوری دیگر جستجو کرد و آن وقوع یک رقابت و منازعه داخلی در قلمرو تازه تأسیس حکومت اتابکان لر کوچک بوده است. همانطور که اشاره شد جماعتی از قبیله جنگروی که در ولایت سمسا ساکن بوده‌اند پس از تسلط شجاع‌الدین خورشید به دلیل رقابت‌های درون قبیله‌ای بر سرور خود خروج نموده و از دستور او نافرمانی کرده‌اند. همین امر باعث لشکر کشی و تنبیه آنها از سوی شجاع‌الدین خورشید شده و در ضمن جنگ، گروه نافرمان، فرزند بزرگ شجاع‌الدین خورشید به نام حیدر را به قتل رساندند و این امر باعث شد که بشدت از سوی شجاع‌الدین خورشید، تنبیه شوند اما شورش این عده قلیل به معنی نارضایتی تمام مردم لرستان کوچک بدان صورت که نطنزی بیان می کند نبوده است، چنانکه مستوفی در این باب آورده است که "آن گروه

دادن شجاع‌الدین خورشید، نماینده اعزامی او را محبوس کرده است. شجاع‌الدین خورشید در لرستان و برادرش نورالدین محمد که در دربار محبوس شده بود هر دو در برابر خواست دربار خلافت‌الناصر مبنی بر واگذاری قلاع لرستان مقاومت نموده و این امر باعث فشار نظامی دربار و لشکر کشی آنها به قلمرو لرستان کوچک شده است. بنابراین آن بخش از روایت مورد نظر مستوفی و بدلیسی که می گوید شجاع‌الدین خورشید همراه برادرش نورالدین محمد به بغداد رفته غلط است. چراکه در صورت دست یافتن خلافت عباسی بر شجاع‌الدین خورشید و نورالدین محمد که فرمانروایان لرستان بوده‌اند همه چیز در دستان دربار خلافت قرار داشته است، و دربار به راحتی می توانسته بساط دولت آل خورشید را در هم پیچد. بنا براین به نظر می رسد که روایت نطنزی در مورد وقوع شورش در لرستان و اعزام نورالدین محمد از سوی شجاع‌الدین خورشید به دربار خلافت عباسی در بغداد به حقیقت نزدیک تر باشد ولی نیاز به تحلیل و تفسیر بیشتری دارد. انطباق بخشی از این روایت با روایت حمد الله مستوفی درباره نزاع داخلی بین قبیله جنگروی که در ولایت سمسا یا سمها مستقر بوده‌اند (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۲)، حقایق بیشتری را در این باره آشکار می کند. نطنزی می گوید "بعد از آن که حکومت شجاع‌الدین خورشید در خاطر سران بنشست و استیلای تمام برایشان یافت، دست جور و تعدی برآورد، لران استغاثت به دارالخلافت بردند تا حکم نافذ شد که او معزول باشد. گوش به حکم نکرد و در قلعه مانگره متحصن شد و برادر خود نورالدین محمد را به دارالخلافت فرستاد، خلیفه به طمع آنکه برادرش عاجز شود، نورالدین محمد را مقید گردانید و بازداشت تا در حبس بمرد" (نطنزی، ۱۳۸۳: ۴۹). آغاز این روایت با اغراق و مبالغه مورخ شروع شده

ازو منزع شدند و تمامت مانرود را با او گذاشتند " (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۲). بنابراین، روایت نطنزی هم که به استغاثت لران به درگاه خلافت عباسی اشارت دارد به این گروه و طایفه کوچک معطوف استنه کل جماعت لران (نطنزی، ۱۳۸۳: ۴۹). البته دارالخلافه بغداد از این حادثه بهره برداری لازم را به عمل آورده چرا که بوجود آمدن یک حکومت تازه تأسیس در بخش غربی جغرافیای سیاسی عراق عجم و در همسایگی دربار خلافت قطعاً برای خلیفه الناصر ناخوشایند بوده چون که حوزه و گستره نفوذ خلافت عباسی را در سرزمین های شرقی خلافت که با قدرت گیری خوارزمشاهیان مورد مخاطره قرار گرفته با مشکل مواجه و از ایجاد ارتباط مستقیم بین حکام وابسته به دربار خلافت با دارالخلافه بغداد جلوگیری می نمود . بنابراین دارالخلافه در صدد بود که از اختلافات درونی قبیله جنگروی علیه خاندان خورشیدی استفاده نماید. لذا ضمن معزول نمودن شجاع‌الدین خورشید و برادرش از آنان خواست که لرستان و آن مانگره را تسلیم دربار خلافت عباسی نماید. (نطنزی، ۱۳۸۳: ۴۹) به هر حال نافرمانی اتابک لرستان کوچک برای دربار خلافت عباسی چندان مورد قبول نبوده و اصرار دربار خلافت بر واگذاری سرپرستی قلعه مانگره به طور مستقیم به اتباع خلیفه عباسی و سرپیچی نخستین اتابک لر شجاع‌الدین خورشید از این دستور و مقاومت او باعث شد که دربار خلافت نماینده اعزامی اتابک لر، نورالدین محمد را محبوس سازد تا برادرش شجاع‌الدین تسلیم شود. اما نه نورالدین محمد و نه برادرش راضی به پذیرش موضوع نبوده‌اند. چرا که بعداً نورالدین محمد در حبس برای برادرش پیغام فرستاد که همچنان دژ مربوطه را نگاه دارد و آن را از دست ندهد (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۲؛ بدلیسی، ۱۳۴۳: ۵۹).

حکم دربار خلافت سرباز زده است و البته برای پیدا کردن راهی به منظور فراهم ساختن رضایت دربار خلافت، برادرش را برای دست یابی به توافقی که اهداف مورد نظر او را تأمین کند به بغداد اعزام کرد ولی به هر حال این اقدام توفیقی به همراه نداشته و منجر به حبس و سپس مرگ نورالدین محمد و در نتیجه موجب مداخله نظامی مستقیم دربار خلافت در قلمرو لرستان کوچک می شود. با لشکر کشی دربار خلافت به لرستان، شجاع‌الدین خورشید در دژ مانگره محاصره می شود. اخبار چندان از چگونگی این لشکر کشی و محاصره دژ مانگره بوسیله دربار خلافت عباسی در دست نیست تنها نطنزی به این واقعه به طور روشن اشاره کرده است .

اطلاعات نطنزی از وقوع این لشکر کشی و محاصره طولانی شجاع‌الدین خورشید در دژ مانگره حکایت می کند، او می گوید که "چون مدت محاصره متمادی شد شجاع‌الدین دانست تا قلعه نسپارد خلاصی نیست، از محاصران التماس کرد تا امان نامه ای مؤکد به غلاظ و شهادت از دارالخلافه بیاورند، بعد از آن قلعه بسپرد، خلیفه اختیار قلاع او را به معتمدان خود رجوع کرد و او را هم برقرار حاکم لرستان گردانید، مدت سی سال دیگر حکومت کرد" (نطنزی، ۱۳۸۳: ۵۰-۴۹) .

به هر حال توافق الناصر لدین الله و شجاع‌الدین خورشید بیانگر این مسأله است که پس از مدتی محاصره طولانی، خلافت ناچار شده که با شجاع‌الدین خورشید و مردم لرستان به توافق برسد. این امر از طرفی نشان دهنده قدرت و نفوذ شجاع‌الدین خورشید و از سوی دیگر نشان دهنده پذیرش حاکمیت و سلطه آل خورشید بر لرستان از سوی دربار خلافت عباسی بوده است چرا که خلیفه مجبور شد حاکمیت او را در میان قبایل لر به رسمیت بشناسد و فرمان حکومت لرستان را برای او صادر نماید و در عین حال نشان

پس از این اتفاق چندان دوام نیاورد و در حالی که پیری کهنسال بود درگذشت و ولایت را به سیف الدین رستم واگذار کرد. شجاع الدین از زمان واگذاری قلعه مانگره به نمایندگان خلیفه الناصر عباسی و بر اساس توافقنامه‌ای که با دربار خلافت داشته، همچنان مطیع دربار دارالخلافه عباسی بوده و مناسبات دوستانه‌ای با خلافت بغداد داشته تا اینکه در سال ۶۲۱ هجری / ۱۲۲۳م در گذشت و سیف الدین رستم بر سریر ولایت لرستان قرار گرفت (غفاری، ۱۴۰۴: ۱۴۲) یک سال پس از مرگ او خلیفه الناصر نیز دار فانی را وداع گفت و عصر دیگری در مناسبات اتابکان لر کوچک با دربار خلافت عباسی در دوره دوتن از خلفای عباسی ابونصر محمد ظاهر ۶۲۲-۶۲۵ ه. ق / ۱۲۲۴-۱۲۲۷م و ابو جعفر منصور مستنصر ۶۲۵-۶۴۰ ه. ق / ۱۲۲۷-۱۲۴۲م آغاز گردید که منازعات درونی خاندان بنی خورشید و مداخلات دربار خلافت عباسی را بدنبال داشت.

آن طور که از منابع بر می‌آید با درگذشت شجاع الدین خورشید و با فرمانروایی سیف الدین رستم در لرستان، که حسام الدین خلیل نام داشته به دربار خلافت عباسی رفته و در آنجا مقام گرفته است. این مسأله که آیا حسام الدین خلیل از روی انتقام خون پدر از عموی خویش سیف الدین به دربار دارالخلافه پناه برده است یا به عنوان گروگان و ملازم از طرف پسر عمش سیف الدین رستم به دربار دارالخلافه اعزام شده، مشخص نیست. حمدالله مستوفی می‌گوید که پس از مرگ شجاع الدین «حکومت لر کوچک بر سیف الدین رستم بن محمد قرار گرفت و پسر مهتر بدر، حسام الدین خلیل چون به حد بلوغ رسید به دارالخلافه رفت و آنجا مقام گرفت». (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۳) هر کدام از دو احتمال فوق را که بپذیریم مسلم است که حسام الدین خلیل به عنوان یکی از اعضای برجسته خاندان

دهنده نفوذ و مداخله مستقیم سیاسی و نظامی دربار خلافت عباسی در امور این منطقه است چرا که با وجود تاسیس حکومت محلی اتابکان، خلیفه الناصرالدین الله همچنان برخی از مهمترین قلاع لرستان را در اختیار گرفته و آن قلاع را به نمایندگان خود در لرستان سپرده است. در نهایت خلیفه برای دلجویی از شجاع الدین در عوض واگذاری قلعه مانگره به اتباع خلیفه، قلعه دیگری به نام طرازک را در ولایت خوزستان به اتابک لرستان واگذاری کرد. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۲؛ بدلیسی، ۱۳۴۳: ۶۰-۵۹) تا به نحوی از او دلجویی شود. از سوی دیگر شجاع الدین خورشید توانست با واگذاری قلعه مانگره رضایت و با گرفتن امان نامه حمایت خلیفه را جلب کند و با دربار خلیفه الناصر مناسبات خوبی برقرار سازد. بطوری که از سال ۵۹۱ تا ۶۲۱ ه. ق، یعنی در بخش عمده‌ای از دوره خلافت الناصر لدین الله، خلیفه عباسی، به عنوان بنیانگذار سلسله اتابکان آل خورشید و فرمانروای لرستان برای مدتی طولانی حکومت لر کوچک را در اختیار داشته باشد و زمینه تداوم حکومت خاندان خود را برای حدود پنج قرن بعد که سلسله آل خورشید بو سیله شاه عباس منقرض شد را فراهم سازد (منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۱۶۰-۱۵۹؛ بهرامی، ۱۳۷۷: ۱۱۹-۱۰۴).

منازعات درون خاندانی خورشیدیان و مداخلات خلافت عباسی (۶۴۰-۶۲۲ هـ)

حمدالله مستوفی چنین اشاره کرده که شجاع الدین خورشید پس مصالحه با دربار دارالخلافه بغداد، همچنان بر ولایت لرستان حکومت داشته و پسرش بدر و برادر زاده اش سیف الدین رستم بن نورالدین محمد را بخاطر خدمات پدرش و نقشی که در تاسیس حکومتش در لرستان داشت، به ترتیب ولیعهد ولایت لر کوچک نموده است، تا اینکه بدر با توطئه سیف الدین رستم و به دست پدرش به قتل رسید و شجاع الدین نیز

خورشید در دربار دارالخلافه بغداد مقیم شده و تا روزگار درازی همچنان در بغداد ساکن بوده است و مناسبات خوبی با دربار خلافت عباسی داشته است به طوری که در حوادث بعدی از سوی دربار خلافت به عنوان یک گزینه مهم برای فرمانروایی لرستان پس از مرگ شرف الدین ابوبکر مورد حمایت دارالخلافه قرار گرفته است.

پس از مرگ الناصر خلیفه عباسی ۶۲۲ هـ ق پسرش محمد، ملقب به ابونصر الظاهر به خلافت رسید که یکسال بیشتر خلافت نکرد. پس از وی ابو جعفر المنصور المنتصر بالله به خلافت رسید که بین سالهای ۶۴۰ تا ۶۲۳ هـ ق خلافت کرد دوره خلافت او همزمان با دوره فرمانروایی سه تن از اتابکان لر کوچک بوده است. شرف الدین ابوبکر بن نورالدین محمد، عزالدین گرشاسف بن نورالدین محمد و سپس دوره حسام الدین خلیل بن بدر بن شجاع الدین خورشید. حسام الدین خلیل از زمان حکومت سیف الدین رستم تا زمان به قدرت رسیدن عزالدین گرشاسف و دست یابی به قدرت همچنان در دربار خلیفه المنتصر بالله در بغداد بوده است.

سیف الدین رستم به عنوان دومین اتابک لر کوچک، پس از مدتی فرمانروایی، به دست برادرش شرف الدین ابوبکر کشته شد و شرف الدین ابوبکر نیز به نوبه خود به دست زن بدر بن شجاع الدین خورشید به انتقام خون همسرش مسموم شد. چون این خبر به دارالخلافه بغداد رسید، حسام الدین خلیل که در دربار خلافت عباسی بود توانست از بغداد به لرستان بیاید تا بلکه بتواند با استفاده از این اوضاع و احوال و در شرایطی که شرف الدین ابوبکر در حالت احتضار بود بر لرستان مسلط شود. اما شرف الدین ابوبکر که در شرف مرگ بود به همراه جماعتی از لران برای به قتل رساندن حسام الدین خلیل دست به توطئه زد، اما قصور و

پشیمانی همدستان شرف الدین ابوبکر از کشتن حسام الدین خلیل به ناکامی این توطئه منجر گردید و به احتمال بسیار مادر حسام الدین خلیل که عامل مسموم نمودن شرف الدین ابو بکر بوده در خنثی نمودن این توطئه نقش مهمی داشته است. حسام الدین بخاطر باخبر شدن از ماهیت توطئه و فرار از مخاطرات احتمالی ناشی از این توطئه مجدداً به دربار دارالخلافه بغداد بازگشت. بدلیسی می‌گوید «که خلیل از ترس به دارالخلافه رفت» (بدلیسی، ۱۳۴۳: ۶۱) تا اینکه پس از مدت کوتاهی شرف الدین ابوبکر بر اثر آن مسمومیت درگذشت و عزالدین گرشاسف برادر دیگر شرف الدین ابوبکر قدرت را در لرستان به دست گرفت و با زن برادرش ملکه خاتون خواهر سلیمان شاه و دختر پرچم الایوه‌ای که فرمانروای ترکمان قلعه بهار همدان بود ازدواج کرد (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۵؛ ثواقب، ۱۳۸۶: ۴۰۰-۳۹۹). سلیمان شاه از مردان نیرومند در عصر خود بود. او نفوذ فراوانی در دربار بغداد داشت (ابن طقطقی، بی تا: ۳۰۸) این امر منجر به نزدیکی بیشتر اتابک عزالدین با سلیمان شاه شد، اما چون اخبار مرگ شرف الدین و فرمانروایی عزالدین گرشاسف به دارالخلافه بغداد رسید، حسام الدین خلیل بار دیگر برای دست یابی به قدرت راهی لرستان شد. این بار او توانست از دارالخلافه بغداد با تجهیزات و لشکری بسیار برای فتح لرستان حرکت کند و این امر نشان دهنده آن است که علی رغم نفوذ سلیمان شاه و پیوند خانوادگی او با عزالدین گرشاسف اتابک لرستان و رقیب حسام الدین خلیل، حسام الدین توانسته است حمایت اولیه خلیفه را جلب کند. مستوفی می‌گوید: « چون اخبار به بغداد به حسام الدین خلیل رسید، بر آهنگ ملک لرستان به خوزستان رفت و با لشکری تمام قاصد عزالدین گرشاسف شد » (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۵) و سپاه و تجهیزات حسام الدین خلیل آنقدر زیاد بوده

نفوذ سلیمان شاه که از حکام متنفذ عراق عجم بود و توانسته بود حمایت دارالخلافه را جلب کند، باعث چرخش موضع گیری دارالخلافه بغداد در قبال اتابک لر کوچک شد و دربار خلافت به حمایت از سلیمان شاه و رها کردن حسام الدین خلیل پرداخت. سلیمان شاه که در چندین جنگ از حسام الدین خلیل شکست های سختی خورده بود با کمک دارالخلافه بغداد و با جلب حمایت مالی و سیاسی - نظامی فراوان از دربار المستعصم بالله با سپاهی گران عازم مقابله با حسام الدین خلیل شد. لشکریان او که به نقل برخی منابع هفتاد هزار نفر بودند در صحرای شاپورخواست، حسام الدین خلیل و سپاه اندک او را محاصره کردند، با وجود رشادت و شجاعت بی نظیری که اتابک لرستان در این نبرد از خود نشان داد، سلیمان شاه توانست حسام الدین خلیل را شکست داده و او را به قتل برساند. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۷؛ نطنزی، ۱۳۸۳: ۵۳؛ بدلیسی، ۱۳۴۳: ۶۳) مستوفی در مورد محاربات متعدد میان سلیمان شاه با حسام الدین خلیل آورده است که: «بعد از چند سال، سلیمان شاه به مدد دارالخلافه، با شصت هزار سوار و نه هزار پیاده در صحرای شاپورخواست با او محاربه کرد، در اول شکست بر سلیمان شاه افتاد اما او از جای نجیند و پای بفشرد تا لشکر معاودت و به محاربت باز ایستاد. حسام الدین خلیل سوگند طلاق داشت که از آن جنگ روی نگرداند تا مظفر یا کشته شود. او را بگرفتند و بکشتند و سرش را پیش سلیمان شاه بردند». این حادثه در سال ششصد و چهل هجری قمری (سنه اربعین و ستمائه) اتفاق افتاد. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۷-۵۵۶).

کمال الدین عبدالرزاق بن احمد شیبانی معروف به ابن الفوطی در کتاب حوادث الجامعه شرحی در باره چگونگی قتل حسام الدین خلیل بیان نموده است که ابعد دیگری از دشمنی دربار بغداد در زمان خلافت

که عزالدین گرشاسف در صدد بر آمد که درخواست صلح کند و ملک لرستان کوچک را به رقیبش حسام الدین خلیل که مورد حمایت دارالخلافه بغداد بود، واگذار کند اما مخالفت شدید خواهران عزالدین گرشاسف که دختران نورالدین محمد بودند و حمایت همسر عزالدین که خواهر شهاب الدین سلیمان شاه امیر متنفذ دربار خلافت و فرمانروای بخشی از کردستان و همدان در قلعه بهار بود موجب شد که عزالدین گرشاسف با سپاه حسام الدین خلیل به نبرد برخیزد. حسام الدین خلیل قلعه گریت از قلاع معروف لرستان (ایزدپناه، ۱۳۶۳: ۱۵۴/۲-۱۵۳) و مرکز حکومت عزالدین گرشاسف را محاصره و سپس بر عزالدین گرشاسف پیروز شد و بدین صورت تمام خطه لرستان تسلیم او شد و عزالدین گرشاسف هم یک سال بعد به دست حسام الدین خلیل به قتل رسید (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۵؛ نطنزی، ۱۳۸۳: ۵۲؛ بدلیسی، ۱۳۴۳: ۶۳) این امر باعث خشم ملکه خاتون همسر عزالدین محمد و خواهر سلیمان شاه امیر مقتدر دربار خلافت المستعصم بالله (۶۵۰-۶۴۰ ه. ق) که به تازگی بر مسند خلافت تکیه زده بود، گردید. در نتیجه اسباب منازعه میان دربار خلافت با اتابکان لر حسام الدین خلیل گردید منازعه ای طولانی که تا سقوط بغداد و همراهی اتابکان لر کوچک با مغولان تداوم یافت.

حسام الدین خلیل و رویارویی با سلیمان شاه والمستعصم بالله (۶۵۰-۶۴۰ ه. ق)

کشته شدن عزالدین گرشاسف و فرار فرزندان او و پناه بردن ملکه خاتون، همسر عزالدین به برادرش شهاب الدین سلیمان شاه پرچم الایوه ای، فرمانروای قلعه بهار و امیر نیرومند دربار خلافت، موجب بروز چهار دوره جنگ ویرانگر بین سلیمان شاه با اتابک لرستان حسام الدین خلیل شد. سیاست دربار خلافت بغداد به دلیل

المستعصم بالله را با حکومت محلی اتابکان لر کوچک و حسام الدین خلیل را نشان می‌دهد، دشمنی که هم ابعاد سیاسی و نظامی و هم ابعاد عقیدتی و فکری داشته است. هر چند مطالب ابن فوطی درباره حسام الدین خلیل قابل تأمل و تردید است اما چه این مطالب واقعیت داشته باشد و چه اتهاماتی بی پایه و اساس به حسام الدین خلیل بوده باشد، حکایت از عمیق تر شدن شکاف‌ها و اختلافات این حکومت اتابکان لرستان کوچک با دربار خلافت عباسی و حکام ترکمان همدان و بهار دارد که با همکاری با دربار خلافت بغداد علیه امیر و فرمانروای لر کوچک متحد شده‌اند. ابن فوطی در ذکر حوادث سال ۶۴۲ حادثه قتل حسام الدین خلیل بن بدر را بررسی نموده است. او حسام الدین بدر را در زمره زعمای اکراد به شمار آورده و علت رویارویی او را با دربار خلافت عباسی تمایل او به مغولان بیان نموده است. بنابراین به نظر می‌رسد با توجه به این که امیر سلیمان شاه پرچم الایوه ای در مقابله با حسام الدین خلیل موفق شده بود حمایت‌های لازم را از دربار خلافت عباسی به دست آورد و لشکریان و امکانات فراوانی برای مقابله با اتابک لرستان کوچک آماده سازد، حسام الدین خلیل نیز در چنین شرایطی در صدد برآمده تا با توجه به هجوم مغولان به قلمروهای شرقی ایران و خلافت عباسی، از این نیروی تازه وارد به نفع خویش برای مقابله با سلیمان شاه و دربار خلافت عباسی بهره‌گیرد بنابراین تمایلاتی برای اتحاد با مغولان پیدا نموده و به همین خاطر ابن فوطی به طور آشکار یکی از علل قتل او را تمایل به مغولان اعلام داشته و در این مورد آورده است که "او یکی از زعمای کردان بود از فرمان خلیفه خارج شد و به مغولان پیوست" (ابن الفوطی، ۱۳۸۱: ۱۲۱) به غیر از این اتهام که ظاهراً علت سیاسی داشته است، رقابت‌ها و اختلافات خانوادگی حسام الدین خلیل و سلیمان

شاه ایوه ای موضوع دیگری است که اسباب این منازعات بوده است. مسأله دیگری که ابن فوطی در کتاب خویش در مورد لشکر کشی سلیمان شاه و دربار خلافت عباسی به لرستان و علت قتل حسام الدین خلیل بیان نموده است ابعاد عقیدتی و مذهبی بود. ابن فوطی در این مورد مدعی شده که حسام الدین خلیل با قلندریه و دراویش ارتباط پیدا کرده است. وی مدعی است که حسام الدین در سلک مریدان شیخ احمد رفاعی در آمده و به تبلیغ اباحه گری پرداخته است و از شرب خمر رفع حرمت نموده و به استعمال حشیش پرداخته است و به این صورت عامل گمراهی و گسترش فساد گردیده. وی در مورد رویارویی سپاهیان سلیمان شاه با لشکر الوار به فرماندهی حسام الدین خلیل روایت متفاوتی نسبت به منابع دیگر در مورد محل رویارویی و چگونگی کشته شدن حسام الدین خلیل به شرح زیر آورده است: "او یکی از زعمای کردان بود. از فرمان خلیفه خارج شد و به مغولان پیوست. جامعه قلندران می‌پوشید و می‌گفت که از اصحاب شیخ احمد ابن رفاعی است. مبلغ اباحیگری بود. خلق کثیری بر او گرد آمدند شراب می‌خوردند و حشیش و مسکر. شمار بسیاری از مغولان با او و جز ایشان با او خروج کردند و آهنگ لِحف نمودند. و اموال جماعتی از رعایای سلیمان شاه را تاراج کردند و قلعه وهار را محاصره نمودند. این قلعه نیز از آن سلیمان شاه بود. سلیمان شاه با گروهی از جنگجویان خود به نبرد او رفت. از هنگام نیمروز تا عصر، جدال و آویز بود. از یاران خلیل و مغولان که با او بودند هزار و ششصد سوار و پیاده کشته شدند. خلیل منهزم شد یکی از یاران سلیمان شاه او را بگرفت. خلیل وعده اش داد که اگر او را نکشد مال فراوانش خواهد داد پس اسیرش کرد، گروهی از ترکمانان از یاران سلیمان شاه بر او گذشتند، خلیل بسیاری از یارانشان را

دارالخلافة بغداد به حمایت از سلیمان شاه پردازد. حسام الدین خلیل در این هنگامه متوجه نیروی تازه نفس و تازه واردی بنام مغولان شد و در صدد برآمد تا حمایت های سیاسی و نظامی مغولان را برای غلبه بر سلیمان شاه و حامی او دارالخلافة بغداد، بدست آورد. به همین منظور باب مراوده و ارتباط با مغولان را گشوده و توانست که نظر مساعد مغولان را نسبت به خود جلب نماید. او برای نخستین بار در بین سالهای ۶۴۲ تا ۶۴۰ ه. ق از حمایت جماعتی از سپاهیان مغول در رویارویی با سلیمان شاه بهره مند شد، ابن فوطی به همراهی عده ای از مغولان با حسام الدین خلیل در نبرد با سپاهیان سلیمان شاه و خلیفه عباسی اشاره کرده است. او بیان می کند که پس از کشته شدن حسام الدین خلیل جماعتی از یاران وی و مغولانی که او را همراهی می نموده اند و شمارشان در حدود هزار و ششصد سوار و پیاده بوده اند بدست یاران سلیمان شاه قتل و عام شده اند. (ابن فوطی، ۱۳۸۱: ۱۲۱) کشته شدن حسام الدین خلیل اتابک لر که با حمایت دارالخلافة بغداد از سلیمان شاه صورت گرفت، باعث تیرگی بیشتر روابط اتابکان لر کوچک با دربار خلافت عباسیان شد و این مسأله همزمان با گسترش حملات مغولان و ماموریت های آنان برای دست یابی به بخش های عمده ای از سرزمین های شرقی خلافت بود و مغولان توانسته بودند با مطیع و منقاد کردن بسیاری از حکام و تصرف بلاد و سرزمین های متعدد و حکام پراکنده در قلمرو شرقی خلافت، بغداد مرکز سیاسی معنوی دربار خلافت عباسی را نیز تهدید نمایند (اشپولر، ۱۳۸۰: ۱۵۸-۱۵۷)

در چنین فرصت پیش آمده ای بدر الدین مسعود فرمانروای بعدی لرستان که برادر حسام الدین خلیل و فرزند بدر بن شجاع الدین خورشید بنیانگذار سلسله خورشیدیان به شمار میرفت، مترصد خوانخواهی برادر

کشته بود، اینان او را کشتند و سرش را نزد سلیمان شاه فرستادند، سلیمان شاه فرمود تا سر او را بردروازه خانقین بیاویزند و آویختند. " (ابن الفوطی، ۱۳۸۱: ۱۲۱) بدین صورت حسام الدین خلیل قربانی اتحاد میان سلیمان شاه ترکمان و دربار آخرین خلیفه عباسی المستعصم بالله گردید و موجب بوجود آمدن دشمنی شدید میان دربار خلیفه عباسی و اتابک بعدی لرستان و پیوستن به مغولان در فتح بغداد گردید

اتابک لر کوچک، اتحاد با مغولان و سقوط خلافت عباسی (۶۵۶-۶۴۲ ه. ق)

رویارویی اتابکان آل خورشید با سلیمان شاه و دربار خلافت با هجوم مغولان به بخش های شرقی قلمرو خوارزمشاهیان و قلمروهای اسلامی همزمان گردید. در زمان هجوم مغولان لرستان بطور کلی به دو صفحه متمایز از یکدیگر به نام لرستان بزرگ و لرستان کوچک تقسیم شده بود. با حمله مغولان امرای لرستان بزرگ بواسطه پیوندهای خانوادگی که با سلطان محمد خوارزمشاه داشتند به حمایت و تقویت خوارزمشاهیان در مقابله با مغولان پرداختند. ملک هزار اسف فرمانروای لر بزرگ به منظور مقابله با حملات مغول از خوارزمشاه دعوت کرد که به کوهستان های لرستان پناه برد و با اتکا به موقعیت طبیعی و کوهستانی به مقابله با مغولان پردازد. (جوینی، ۱۳۲۹: ۳ / ۱۱۴-۱۱۳؛ زیدری نسوی، ۱۳۸۴: ۳۱۵-۳۱۸؛ پیرنیا و اقبال، بی تا: ۴۲۳) اما امرای لر کوچک بواسطه تقار و کینه ای که نسبت به سلیمان شاه و حمایت های دربار خلافت عباسیان از ایشان داشتند با تضعیف خوارزمشاهیان و پیشرفت های مغولان، گرایش بسوی مغولان را فرصتی برای انتقام از سلیمان شاه و دربار خلافت عباسیان قلمداد کردند.

تغییر سیاست دارالخلافة بغداد درباره حسام الدین خلیل بدلیل نفوذ سلیمان شاه باعث شد که این بار

از دربار خلافت بغداد و سلیمان شاه بود. در همین زمان مغولان نیز در اندیشه تسلط بر بغداد برآمده بودند لذا بدرالدین مسعود با پیروی از سیاست حسام الدین خلیل توانست راهی بیابد تا با مغولان در این خصوص متحد شود. اشیپولر معتقد است علت پیوستن بدرالدین مسعود به مغولان مخالفت المستعصم بالله به حکومت بدرالدین بوده است وی می نویسد که بدرالدین مسعود بن بدر در ۶۴۰ هـ. ق در خرم آباد جانشین برادرش حسام الدین خلیل شد اما خلیفه عباسی ابواحمد عبدالله المستعصم بالله که تازه به خلافت رسیده بود، امارت وی را بر لرستان به رسمیت نشناخت و در پی عدم تأیید المستعصم بالله او به ناچار به سوی مغولان تمایل پیدا کرد و خلیفه نیز کماکان به حمایت از سلیمان شاه رقیب جدی بدرالدین مسعود پرداخت (اشیپولر، ۱۳۸۰):

(۱۶۸-۱۶۹) به هر حال بدرالدین مسعود نیز در جستجوی راهی برای هر چه نزدیکتر شدن به مغولان بر آمده، برای این منظور به حضور قآن بزرگ مغول باریافت و برای مقابله با دشمنان خود از قآن تقاضای کمک کرد تا علیه سلیمان شاه و دربار خلافت عباسی وارد جنگ شود.

در مورد چگونگی رفتن بدر الدین مسعود به دربار قآن بزرگ مغول، اطلاعات چندانی در دست نیست. حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده می گوید که بعد از حادثه سال ۶۴۰ هـ ق و کشته شدن حسام الدین خلیل « بعد از او ملکی با برادرش افتاد و او به حضرت قآن رفت و عرضه داشت که جهت آن که هواخواه دولتخانه ام از دارالخلافت مدد خصم می دهند و به مدد لشکر التماس نمود او را در بندگی هلاکوخان به ایران فرستادند. هلاکوخان گفت این سخن بزرگ است، آن را خدا می داند» (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۷؛ بدلیسی، ۱۳۴۳: ۶۶). آن طور که از اظهارات مستوفی برمی آید بدر الدین مسعود به منظور انتقام خون برادرش از سلیمان

شاه و دربار خلافت عباسی از زمینه پیش آمده ناشی از دشمنی دربار خلافت عباسی و مغولان استفاده کرده و در دربار قآن در حضور نماینده او هولاکوخان، مدعی شده است که دشمنی و اتحاد دارالخلافت بغداد و حمایت آنان از سلیمان شاه از بابت تمایلات دولت اتابکان آل خورشید و حسام الدین خلیل به مغولان بوده است و بدین سبب خواسته است قآن را به حمایت از خودش وا دارد و از توان و قدرت لشکر مغولان برای انتقام از دشمن مشترک استفاده کند. به هر حال او راه دور و درازی تا نزدیک قآن بزرگ در آسیای میانه پیموده بود و آن طوری که از این اظهارات استنباط می شود قآن او را وعده حمایت داده و به همراه فرمانده و نماینده نیروهای مغولی یعنی هولاکوخان برای مقابله با خلافت عباسی و سایر قدرت هایی که در مسیر تهاجم مغولان قرار داشته به ایران فرستاده است. برخی منابع متأخر یکی از ماموریت های هولاکوخان را تنبیه الوار واکراد قلمداد کرده اند (کرزن، ۱۳۶۷: ۳۳۴/۲) اما با توجه به اتحاد اتابک لر کوچک با مغولان علیه دربار خلافت و رفتن بدرالدین مسعود امیر لر کوچک به دربار قآن بزرگ مقصد هلاکوخان در تنبیه الوار قطعاً لرهای لر بزرگ که از خویشاوندان و متحدین سلطان محمد خوارزمشاه بشمار می آمده، بوده است (زیدری نسوی، ۱۳۸۴: ۳۱۵-۳۱۸).

به نظر می رسد که هولاکوخان، ادعاهای بدرالدین مسعود را غلو آمیز پنداشته است. چنانکه مستوفی آورده در مورد درخواست بدرالدین مسعود در هنگام فتح بغداد برای واگذاری سلیمان شاه و خانواده او به اتابک لرستان گفته است که بدرالدین مسعود « به وقت استخلاص بغداد از بندگی حضرت التماس کرد که سلیمان شاه را بدو دهد، هولاکوخان گفت این سخن بزرگ است. آن را خدای داند.» (مستوفی، ۱۳۶۴:

به لرستان برد و در آنجا ساکن نمود و مجدداً پس از مدتی به آنها اختیار و آزادی داد تا در صورت تمایل به بغداد بازگردند. مستوفی در این باب آورده که « چون بغداد مسخر شد و سلیمان شاه کشته شد، بدرالدین مسعود خان های سلیمان شاه درخواست کرد، بدو دادند. او آن جماعت را به لرستان برد و رعایت به واجب می کرد تا چون بغداد باز آبادان شد ایشان را باز مخیر گردانید که هر که را هوای بغداد است اجازت است و هر که اینجا اقامت می کند او را با اقربای خود نکاح می کنم. بعضی برفتند و چندی آنجا مقام ساختند و در نکاح پسران و خویشان او آمدند و ایشان را فرزند شد» (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۷).

بدین صورت با سقوط خلافت بغداد، اتابکان لر کوچک که خود ابتدا از متابعان خلفای عباسی و دربار بغداد بودند به خاطر وقوع جنگ های داخلی میان امرای مناطق غربی ایران در کردستان و لرستان و به سبب هواداری و حمایت دربار خلافت از سلیمان شاه از اقدامات خلیفه عباسی به خشم آمدند و به دشمنی با دربار خلافت عباسی برخاستند، از مغولان حمایت کردند و به عنوان متحد آنان نقش مهمی در سقوط خلافت بغداد ایفا کردند و به قول اشیپولر بدرالدین مسعود اتابک لر به عنوان یکی از فاتحان بغداد سهمی از غنائم آن را به چنگ آورده و مدت کوتاهی پس از این فتح ۶۵۸ در گذشت. (اشپولر، ۱۳۸۰: ۱۵۸)

لازم به ذکر است یکی از اصول سیاسی مغولان در فتح سرزمین های غربی خصوصاً قلمرو خلافت عباسی میدان دادن به خاندان های محلی و همراه نمودن آنان با خودشان بود. بنابراین در راستای همین سیاست که برای اداره سرزمین و امپراطوری وسیع مغولی اجتناب ناپذیر بود، امرای محلی مانند اتابکان لر کوچک را نیز جذب کردند و آنان با مشارکت در فتح بغداد، فرصت مناسبی به منظور عرض اندام بیشتر در سایه حکومت

۵۵۷) به هر حال علی رغم این عدم اطمینان فرمانده مغولی به بدرالدین مسعود، هولاکوخان از قوای نظامی لرستان کوچک تحت فرمان بدرالدین به عنوان متحدی در فتح بغداد استفاده کرده است و بدرالدین مسعود به همراه کیت بوقا و جماعتی از مغولان از طریق لرستان جبهه ای را برای فتح بغداد گشوده اند (جوینی ۱۳۲۹: ۴۷۱/۳؛ بناکتی، ۱۳۸۷: ۴۱۷). در واقع مسیر لشکر هولاکوخان به رهبری کیتو بوقانویان، قل سون ایلکای از همدان ولات ثلاثه و بیات عبور کرد و در لرستان بدرالدین مسعود اتابک لر کوچک که مهبیای همراهی بود به آنها پیوسته و لشکریان متحد لر و مغول در جنوب شرق خرم آباد از منطقه گریت که تابستانگاه لر کوچک و مقر اتابک بود به سوی خوزستان به حرکت درآمدند و از آنجا راهی بغداد شدند تا حلقه محاصره بغداد را تکمیل نمایند. (جوینی، ۱۳۲۹: ۴۷۱/۳؛ بناکتی، ۱۳۸۷: ۴۱۸-۴۱۷)

همان طور که اشاره شد پس از فتح بغداد در سال ۶۵۶ هـ ق بدرالدین مسعود اتابک لر از هولاکوخان درخواست نمود که سلیمان شاه پرچم الایوه ای، متحد دربار خلافت عباسیان و اعضای خاندانش را به او بسپارد تا به قصاص قتل حسام الدین خلیل از آنان انتقام بگیرد و هولاکوخان نیز علی رغم تردید در نهایت این درخواست او را پذیرفته است هر چند سلیمان شاه در جریان جنگ و در فتح بغداد به دستور هلاکوخان یا به دست بدرالدین مسعود کشته شد. (نطنزی، ۱۳۸۳: ۵۳؛ میرخواند، ۱۳۸۳: ۴۰۳۶/۸)

اما هولاکو خان به وعده خود برای سپردن اعضای خاندان وی به بدرالدین مسعود عمل کرد و آنها را به همراه بخشی از غنائم بغداد به اتابک لرستان سپرد. علیرغم احساس انتقام جوینی که بدرالدین مسعود داشته، وی با اعضای خاندان سلیمان شاه رفتار مناسبی از خود نشان داد. وی بستگان و خانواده سلیمان شاه را

مغولی پیدا کردند. نبود یک نظام متمرکز آن هم در ابتدای کار مغولان اعمال این سیاست را ضروری می ساخت و برعکس خلافت عباسی که با دستن بی تدبیر خویش سقوط نظام خلافت را رقم می زد با اشتغال خلیفه بی تدبیر و اطرافیان او به امور بی حاصل و با سست رای و ناتوانی و بی اطلاعی از اوضاع واحوال روزگار که در منابع انعکاس یافته (ابن العبری، ۱۳۷۷: ۳۵۵-۳۵۲؛ ابن الطقطقی، بی تا؛ الخضری بیگ، ۱۴۱۹: ۴۴۳-۴۴۱) و با بد رفتاری و ایجاد تنش میان امرای محلی از جمله اتابکان لر کوچک یکی از متحدان و همسایگان دربار خلافت را آنچنان از خود رنجانید که برای انتقام کشیدن از آنان راهی دربار مغول و متحد فعال آنان در فتح بغداد شد.

نتیجه

شکل گیری قدرت اتابکان لر کوچک، در نتیجه ضعف قدرت سلجوقیان و خلافت عباسیان و تضعیف پایگاه نفوذ آنها در میان بخش های مختلف سرزمین عراق عجم صورت گرفت. در چنین شرایطی عشایر و قبایل بومی - محلی لرستان تحت زعامت سرداران لر و در منازعه با بقایای قدرت و نفوذ خاندان های لر بر لرستان کوچک دست یافتند. در این شرایط قدرت و نفوذ دستگاه خلافت عباسی نیز که وابسته به نفوذ حکام عراق عجم و سلجوقیان بود، کاهش یافت. اما در این هنگام با ظهور یکی از قدرتمندترین خلفای عباسی بنام الناصر لدین الله حیاتی تازه پیدا کرد. تأسیس و گسترش نفوذ اتابکان لر کوچک همزمان با اوج گیری اقتدار الناصر بود. الناصر تلاش می کرد نفوذ خود را در قلمروهای شرقی خلافت احیا نماید در نتیجه بروز اختلافات درونی در میان امارت تازه تأسیس خاندان اتابکان لر کوچک زمینه لازم را برای مداخله های او فراهم ساخت، الناصر قدرت تازه تأسیس اتابکان لر کوچک را تحت فشار قرار داد تا

قلاع و برخی مناطق تحت امر خود را به متابعان خلیفه واگذار کنند تا بر دژهای این منطقه دست یابد. شجاع الدین خورشید با اعزام نماینده در جهت رفع مشکل برآمد اما خلیفه نماینده او یعنی نورالدین محمد را محبوس کرد و به لرستان لشکر کشی نمود و قلعه منگره را محاصره کرد، شجاع الدین با از دست دادن برادر در زندان بغداد و تحت فشار سیاسی - نظامی خلیفه مجبور شد با الناصر لدین الله مصالحه کند و سی سال پس از این مصالحه با اقتدار و استقلال بر لرستان کوچک فرمانروایی نمود و در عوض برخی از قلاع لرستان را به خلیفه واگذار کرد، اما مناسبات اتابکان لر کوچک با مرگ الناصر و شجاع الدین خورشید وارد مرحله جدیدی از کشمکش های سیاسی نظامی شد که تحت تأثیر رقابت قدرت بومی ترکمانان بهار همدان، منازعات داخلی اعضای خانواده خورشیدیان برای دست یابی به میراث شجاع الدین خورشید بود. در نتیجه این کشاکش های بیرونی و داخلی خلفای عباسی علاوه بر دخالت و حمایت از برخی فرزندان شجاع الدین خورشید، در مواردی در منازعات بین فرمانروای قلعه بهار (امیر همدان و کردستان) با اتابکان لر کوچک، گاهی از اتابکان لر و گاهی از سلیمان شاه پرچم الایوه ای حمایت می کرد. این دو خاندان حاکم در همدان و لرستان علاوه بر رقابت های منطقه ای با یکدیگر پیوندهای خانوادگی برقرار کرده بودند. در نتیجه رقابت هایی که این دو با یکدیگر داشتند بهانه بدست دارالخلافه بغداد افتاد که در امور این دو حکومت محلی، بیشتر مداخله کند. لذا دربار خلافت عباسی در نهایت به حمایت از سلیمان شاه پرداخت چرا که سلیمان شاه در این اواخر نفوذ و قدرت فراوانی در دربار آخرین خلیفه عباسی المستعصم بالله داشت و یکی از شخصیت های مهم و تأثیر گذار در تصمیمات خلیفه عباسی بشمار می رفت از این رو توانست با وارد ساختن اتهامات مذهبی

- ابن العبری، غرغریوس اهرن، (۱۳۷۷)، **مختصر الدول**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ابن الفوطی، کمال الدین عبدالرزاق، (۱۳۸۱)، **حوادث الجامعه**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انجمن آثار و مفاخر ملی، چاپ اول.
- اذکایی، پرویز، (۱۳۶۷)، **فرمانروایان گمنام**، تهران: نشر موقوفات ایرج افشار، چاپ اول.
- استانلی، لین پل، و بارتولد، (۱۳۸۰)، **تاریخ دولتهای اسلامی و خاندانهای حکومت گرج ۲**، تهران: نشر تاریخ ایران، چاپ اول.
- اشپولر، برتولد، (۱۳۸۰)، **تاریخ مغول در ایران**، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- اقبال آشتیانی، عباس، (۱۳۶۵)، **تاریخ مغول**، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ ششم.
- ایزد پناه، حمید، (۱۳۷۶)، **تاریخ جغرافیایی و اجتماعی لرستان** (مقدمه ای بر آثار باستانی و تاریخی لرستان)، تهران: انجمن آثار و مفاخر ملی، چاپ اول.
- ایزد پناه، حمید، (۱۳۶۳)، **آثار باستانی و تاریخی لرستان**، تهران: انجمن آثار و مفاخر ملی، انتشارات آگاه، چاپ دوم.
- ناکتی، محمدبن داود، (۱۳۸۷)، **تاریخ بناکتی**، بکوشش جعفرشعار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول.
- بدلیسی، شرف خان، (۱۳۴۳)، **شرفنامه یا تاریخ کردستان**، تهران: انتشارات علمی.
- بهرامی، روح الله، (بهار و تابستان ۱۳۷۷)، «**اتابکان خورشیدی و دولت شیعی صفوی**»، فصلنامه لرستان پژوهی، سال ۱، شماره ۱ و ۲ (۱۱۹-۱۰۴)
- بهرامی روح اله، (۱۳۸۷)، **سلسله والیان لرستان**

و سیاسی به اتابک لر حمایت خلیفه المستعصم بالله را برای مقابله با حسام‌الدین خلیل بدست آورد و خلیفه با مساعدت مالی و اعزام لشکر فراوان، او را در مقابل اتابک حسام‌الدین خلیل یاری داد. حسام‌الدین برای مقابله با سلیمان شاه و دربار خلافت عباسی دست اتحاد به سوی مغولان مهاجم دراز نمود و نبردهای متعددی بین آنان اتفاق افتاد که در نهایت اتابک لرستان کوچک در نبرد صحرای شاپورخواست یا به روایت ابن فوطی در نبرد قلعه بهار کشته شد و سلیمان شاه دستور داد تا سرش را بر دروازه خانقین بیاویزند. این امر بر دامنه اختلاف میان اتابکان لر کوچک با دربار خلافت عباسی افزود بطوری که جانشین حسام‌الدین خلیل یعنی اتابک بدرالدین مسعود همزمان با گسترش نفوذ مغولان در مرزهای شرقی و با توجه به شکست‌های پی در پی دولت خوارزمشاهیان از سپاه مغولی به دربار قآن بزرگ مغول راه یافت و با اعزام هلاکوخان مغول از سوی منکو قآن به صف سپاهیان مهاجم مغول پیوست و از جمله فاتحان بغداد شد، او پس از بدست آوردن حمایت خان مغول و فرستاده قآن بزرگ، نیروهای خود را در خدمت هولاکوخان مغول قرار داد و با فراهم آوردن امکانات و تجهیزات کافی با سپاهی از تختگاه خویش در قلعه گریت از طریق منطقه جنوب غرب، همراه شاخه‌ای از سپاه اعزامی مغولان، عازم فتح بغداد شد و در سقوط بغداد نقش مهمی بازی کرد و غنائم فراوانی نیز به چنگ آورد بدین صورت هم از دربار خلافت عباسی انتقام کشید و هم پایه‌های حکومت بنی خورشید را برای مدتی مدید مستحکم ساخت.

منابع

- ابن الطقطقی، علی بن محمد بن طباطبا، (بی تا)، **الفخری فی آداب السلطانیة و دول الاسلامیة**، تحقیق ممدوح حسن، الناشر مکتبیه الثقافه الدینیة.

- تاریخ سیاسی ایلام و لرستان از شاه عباسی تا رضا شاه) تهران: انتشارات حروفیه، چاپ اول.
- پیرنیا، حسن و عباس اقبال آشتیانی، (بی تا)، **تاریخ ایران**، بکوشش محمد دبیرسیاقی تهران: انتشارات خیام .
- ترکمان، اسکندر بیگ منشی، (۱۳۸۲)، **تاریخ عالم آرای عباسی**، با مقدمه ایرج افشار، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم .
- ثواقب، جهانبخش، (۱۳۸۶)، **زنان فرما نروا**، شیراز: نشر نوید شیراز، چاپ اول.
- خضری، الشیخ محمد، (۱۹۹۸/ ۱۴۱۹)، **الدوله العباسیه**، دارالکتب العلمیه، بیروت - لبنان: الطبعة الاولى .
- خودگو، سعادت، (۱۳۸۷)، **اتابکان لرو کوچک** (تاریخ سیاسی - اجتماعی لرستان و ایلام در عهد اتابکان لر کوچک)، خرم آباد: انتشارات افلاک، چاپ اول.
- جوینی، عظاملک، (۱۳۲۹)، **جهانگشای جوینی**، به سعی و اهتمام محمد خان قزوینی.
- رزم آرا، علی، (۱۳۲۰)، **جغرافیای نظامی پشت کوه**، تهران: دایره جغرافیایی ارتش .
- زیدری نسوی، شهاب الدین محمد، (۱۳۸۴)، **سیرت جلال‌الدین منکبرنی**، تصحیح، مجتبی مینویی، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی .
- شبانکاره ای، محمد بن علی بن محمد، (۱۳۶۳)، **مجمع الأنساب**، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.
- فهیمی، مهدی، (۱۳۸۸)، **نقش میر های سیمره در تاریخ لرستان در عصر قاجار و پهلوی**، خرم آباد: انتشارات شاپور خواست، چاپ اول.
- کرزن، جورج، (۱۳۶۷)، **ایران وقضیه ایران**، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم .
- غفاری، قاضی احمد، (۱۴۰۴)، **تاریخ نگارستان**، تصحیح مدرسی گیلانی، انتشارات حافظ.
- غفاری، قاضی احمد، (بی تا)، **تاریخ جهان آرا**، تهران: کتابفروشی حافظ.
- قفس اوغلی، ابراهیم، (۱۳۶۷)، **تاریخ دولت خوارزمشاهیان**، ترجمه داود اصفهانیان، تهران: انتشارات گستره، چاپ اول.
- نامعلوم، (۱۳۶۴)، **عالم آرای صفوی**، تصحیح یدالله شکری، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ دوم.
- نطنزی، معین الدین، (۱۳۸۳)، **منتخب التواریخ**، تصحیح پروین اصطخری، تهران: انتشارات اساطیر.
- مستوفی، حمدالله، (۱۳۶۴)، **تاریخ گزیده**، تصحیح عبدالحسین نوایی تهران: انتشارات امیرکبیر .
- میر خواند، محمد بن خواند شاه ابن محمود، (۱۳۸۳)، **تاریخ روضه الصفا فی سیره الانبیاء الملوک و الخلفا**، تصحیح و، جمشید کیانفر، تهران: نشر اساطیر.
- میر، نصرت الله، (۱۳۸۷)، **تاریخ پانصد ساله لرستان**، خرم آباد: انتشارات شاپورخواست.
- مینورسکی، ولادیمیر، (۱۳۶۲)، **لرستان و لرها** ترجمه اسکندر و امان الهی بهاروند و لیلی بختیار، (ضمیمه سفرنامه ادموندز)، تهران: انتشارات بابک .
- منجم یزدی، ملاجلال، (۱۳۶۶)، **روزنامه ملاجلال یا تاریخ عباسی**، به کوشش سیف الله وحید نیا، تهران: انتشارات وحید، چاپ اول.
- هدایت، رضاقلی، (۱۳۷۳)، **فهرس التواریخ**، تصحیح وتحشیه: عبدالحسین نوایی و میر هاشم محدث، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
- یوسفی فر، شهرام، (بهار و تابستان ۱۳۸۶)، **مطالعه‌ای در روند تأسیس و تثبیت حکومت اتابکان لرستان**، **نشریه تاریخ ایران و اسلام**، سال اول، شماره اول (۸۵-۴۹).